

جنگ داخلی سوریه و افزایش تقابل روسیه و آمریکا در خاورمیانه

دکتر افشین زرگر^۱

فاطمه السادات معلومی^۲

^۱. دکترای روابط بین‌الملل، عضو هیات علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج،
مسئول مکاتبات zargar. a2003@gmail.com

^۲. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی- روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد تهران جنوب،
دانشگاه آزاد اسلامی mehrak_maloomi@yahoo.com

چکیده

جنگ داخلی سوریه که در ۷ سال گذشته مهم‌ترین بحران خاورمیانه لقب گرفته، این منطقه را به صحنه رقابت و تقابل قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل کرده است. گستردگی جغرافیای منازعه، حجم بالای خسارت وارده، وقوع خشونت‌های بسیار شدید و نیز حضور مستقیم و غیر مستقیم تعداد بی‌شماری از بازیگران نظام بین‌الملل در صحنه نبردهای عملیاتی موجب شده است تا از این بحران به‌عنوان یکی از نمونه‌های منحصر به‌فرد در یک دهه اخیر یاد شود. ماهیت پدیده‌های بین‌المللی نشان داده است که قدرت‌های بزرگ در یک ساختار چندجانبه، به موازات همکاری و رقابت، درصدد تبیت موازنه قدرت در محیط بین‌المللی هستند. با وقوع بحران در سوریه نشانه‌هایی از این نوع روابط میان روسیه و ایالات متحده از سال ۲۰۱۱ مشاهده شده است. روسیه طی سال‌های اخیر بازیگر اصلی در سوریه بوده و در میان بازیگران خارجی در سوریه قوی‌ترین طرف بوده است، اما در طرف مقابل ایالات متحده هم با داشتن ابزارهای متعدد و به بهانه مقابله با خطر داعش و جلوگیری از نفوذ ایران در سوریه در این کشور بحران زده به ایفای نقشی پرداخته است که هم‌سو با منافع روسیه نبوده است. به این ترتیب تقابلی آشکار و پنهان بین روسیه و آمریکا در سوریه پدید آمده است.

واژگان کلیدی

بحران سوریه، امنیت منطقه‌ای، سیاست خارجی روسیه و آمریکا، رقابت منطقه‌ای، توازن قدرت

مقدمه

منطقه خاورمیانه از جمله مناطق حیاتی و موثر در معادلات ژئوپلیتیک جهان است. با توجه به بافت جمعیتی، قومیتی، فرهنگی، مذهبی و هم‌چنین دارا بودن موقعیت ژئواستراتژیک و منابع راهبردی مانند نفت و گاز همیشه محل تاخت و تاز و رقابت ابرقدرت‌های جهانی و قدرت‌های منطقه‌ای بوده و در اکثر مواقع با تنش‌ها و مناقشاتی همراه شده که این مناقشات، کشمکش‌ها و تنش‌های سیاسی برآمده از آن می‌تواند به افزایش ناامنی در جوامع و نمایان شدن چالش‌های امنیتی و بحران‌های منطقه‌ای منجر گردد. رقابت بین قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بخش بزرگی از معادلات سیاسی و امنیتی را شکل می‌دهد. نتایجی که از این رقابت‌ها به دست می‌آید چیزی نیست جز خسارت به سرمایه‌های انسانی و از دست رفتن منابع حیاتی که می‌تواند زمینه‌ساز اختلافات و تنش‌های سیاسی و قومیتی باشد. شاید ملموس‌ترین واقعیت در مورد خاورمیانه این باشد که کماکان این منطقه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کانون‌های منازعه و بحران در جهان شناخته می‌شود. این منطقه در سال‌های پایانی قرن بیستم و سال‌های آغازین قرن بیست و یکم درگیر منازعات بسیاری بوده است. شاید هیچ منطقه دیگری در جهان به اندازه خاورمیانه با منازعه روبه‌رو نبوده است.

از سوی دیگر، جنبش‌های مردمی و ناآرامی‌های داخلی همواره یکی از شایع‌ترین مسائلی است که در نظام بین‌الملل وجود داشته است و این امر کمابیش در کشورهای مختلف جهان، حتی کشورهای توسعه‌یافته، دیده می‌شود. اما تحولات اخیر منطقه خاورمیانه، به خصوص شمال آفریقا که از یک حادثه شروع و دومینوی آن منطقه را دچار ناآرامی نمود، ابعاد گسترده‌ای برای بازیگران منطقه‌ای و غیرمنطقه‌ای داشته است. تحولات اخیر در خاورمیانه را می‌توان به‌عنوان محور اصلی تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای دانست. هرگونه جابه‌جایی در ساختار قدرت سیاسی کشورهای منطقه، دارای پیامدهای راهبردی برای کشورهای مختلف خواهد بود. به عبارتی دیگر،

جابه جایی قدرت و رهبران سیاسی در خاورمیانه نه تنها منجر به ایجاد خلاء قدرت در محیط منطقه‌ای می‌شود بلکه می‌توان آن را زمینه ساز دگرگونی‌های بنیادی تری در حوزه امنیت منطقه‌ای دانست. بنابراین تحولات مربوط به بهار خاورمیانه بر معادله قدرت و موازنه منطقه‌ای خاورمیانه تاثیرگذار می‌باشد. به دنبال خیزش‌های مردمی در کشورهای تونس و مصر و لیبی از ژانویه ۲۰۱۱، و کناره‌گیری رهبران این کشورها از قدرت و شکل‌گیری بهار عربی در خاورمیانه، اعتراضات در شهرهای مختلف سوریه هم آغاز شد و معترضان خواهان کناره‌گیری بشار اسد رئیس‌جمهور سوریه از قدرت شدند.

بهار عربی موجب شد که در عراق گروه‌های رادیکال مذهبی و یا تروریستی بار دیگر تشکیل شود و در سوریه هم تروریست‌ها برای از بین بردن قدرت بشار اسد دور یکدیگر جمع شوند و به جنگ شیعه و سنی علیه یکدیگر دامن بزنند. ادامه اعتراضات باز شدن پای قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به دنبال داشت و در دو جبهه، طرفداران حفظ وضع موجود و طرفداران تغییر وضع موجود در مقابل هم قرار گرفتند. کشورهای غربی به رهبری آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن بر عزل بشار اسد و در مقابل کشورهای روسیه، چین و ایران بر اصلاح مسالمت‌آمیز اوضاع تأکید کردند. از آغاز سلسله تحولات در خاورمیانه عربی، روس‌ها نگاه متفاوتی به بحران سوریه داشتند. وتوی قطعنامه‌های متعدد در شورای امنیت و ارائه کمک‌های لجستیکی و نظامی به ارتش دولت سوریه تنها گوشه‌ای از تلاش‌های روسیه در بحران سوریه است.

با گذشت زمان، بحران سوریه به یکی از پیچیده‌ترین چالش‌های سیاسی و امنیتی در منطقه تبدیل شده است. از سوی دیگر، تحولات سیاسی سوریه عرصه‌ای برای رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای فراهم کرده است. هر یک از این قدرت‌ها رویکردهای متفاوتی در قبال سوریه به کار گرفته‌اند که رویکرد آمریکا و روسیه به عنوان دو ابرقدرت جهانی اهمیت فراوانی دارد. از نگاه بیش‌تر تحلیل‌گران، سیاست خارجی آمریکا در برابر جنگ داخلی سوریه بسیار ابهام‌آمیز بوده است. ریشه این سردرگمی به استراتژی مبهم و نامشخص سیاست خارجی آمریکا در رابطه با رویارویی با بهار عربی مربوط می‌شود که سردرگمی در سیاست خارجی را در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود آورده است.

روسیه نیز در تحولات سوریه از حکومت اسد حمایت کرده و تقریباً با یک خط سیر کم نوسان موضع خود را دنبال کرده است. موضع روسیه در قبال تحولات سیاسی کشورهای عربی منطقه با نوعی شک و تردید آمیخته بوده و جابه‌جایی حکومت‌ها در منطقه را در شرایط کنونی چندان به نفع سیاست خاورمیانه‌ای خود ندیده و آن را برهم زننده ثبات منطقه می‌داند.

حال سئوالی که در اینجا مطرح می‌شود و این مقاله به دنبال بررسی و یافتن پاسخ به آن می‌باشد، عبارت است از: «جنگ داخلی سوریه چه تاثیری بر افزایش تقابل ایالات متحده و روسیه در خاورمیانه داشته است؟»

براساس این پرسش فرضیه‌ای که مطرح می‌شود این است که «جنگ داخلی سوریه موجب افزایش تضاد منافع ایالات متحده آمریکا و روسیه در خاورمیانه شده و رقابت‌های منطقه‌ای آنها را پیچیده و پرتنش نموده است. در این شرایط دو قدرت در جهت حفظ منافع و جایگاه‌شان به شکل‌گیری گروه‌بندی‌های منطقه‌ای حول خود کمک کرده‌اند.»

چارچوب نظری

در دنیای پیچیده کنونی تدوین استراتژی‌ها و پیش‌بینی تحولات آینده از ضرورت‌هایی است که دولت‌ها برای تأمین امنیت به آن نیازمند هستند. به‌کارگیری استراتژی مناسب و مطلوب در جهت کم کردن تنش‌ها از جمله ضرورت‌هایی است که اهمیت فراوانی برای اثرگذاری و تعامل سازنده و مؤثر با کشورهای منطقه دارد. کشورهای منطقه خاورمیانه با توجه به شرایط داخلی و با توجه به ساختار نظام بین‌الملل با یک ناامنی فراگیر و همه‌جانبه دست به‌گریبان هستند. این‌گونه کشورها نمی‌توانند در بعد امنیتی از تأثیر نظام بین‌الملل بر سمت‌گیری‌ها و سیاست‌های خارجی خود چشم‌پوشی کنند. لوئیس فاست معتقد است؛ کشورها در روند منطقه‌گرایی به دنبال قدرت و امنیت هستند و در جهت بقای نظام خود با دیگر کشورها همکاری می‌کنند. دولت‌های نیرومند و قوی منطقه بنیان‌گذاران روند منطقه‌گرایی هستند و دولت‌های کوچک به دنبال دستیابی به مزایای همکاری‌های منطقه‌ای که حداقل‌ترین آن تأمین ثبات و امنیت است هستند (فاست، ۱۳۹۶: ۳۰۸).

امنیتی‌سازی یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای منطقه خاورمیانه است نظر به اهمیت امنیت در ساختار نظام بین‌الملل منطقه خاورمیانه را باید یکی از مناطقی دانست که رویکردهای امنیتی در آن از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. بسیاری از تهدیدات امنیتی ریشه در منطقه دارد. کشورهای منطقه به این تهدیدات دامن می‌زنند و از سوی دیگر به دلیل ویژگی‌های ژئوپلیتیک و منابع سرشار نفت در خاورمیانه قدرت‌های منطقه‌ای نقش چشمگیر و موثری در بروز تهدیدات امنیتی دارند. از جمله شاکله این مقاله طرح نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای باری بوزان است که خاورمیانه از جمله مناطقی است که این نظریه بر آن صدق می‌کند. بوزان یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را این‌گونه تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از واحدها که در آن فرایندهای عمده امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن یا هر دوی آن‌ها آن اندازه در هم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی نمی‌تواند جدای از یکدیگر تحلیل یا حل شود.»

باری بوزان در خصوص امنیت معتقد است که بایستی امنیت را برابر با رهایی از تهدید تعریف نمود بنابراین از نظر وی امنیت در نبود مسأله دیگری به نام تهدید درک می‌شود. این تعریف باری بوزان به تعریف امنیت در دوران جنگ سرد که مضیق و تک بعدی و مورگنتایی بود نزدیک است، ولی خود بوزان امنیت را پس از جنگ سرد، دیگر در نبود تهدید سنتی تعریف نمی‌کند، او می‌گوید: «امنیت را باید چند بعدی نگرینست که ابعادی مانند مهاجرت سازمان‌های جنایی فراملی و فروملی، محیط زیست و رفاه اقتصادی را شامل می‌شود.» از نظر بوزان، دولت دیگر تنها مرجع امنیت محسوب نمی‌شود، افراد، گروه‌های فراملی، سازمان‌های غیردولتی فراملی و فروملی، رسانه‌ها و تروریسم همگی در وجوه امنیت مرجع هستند (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۸).

به استناد نظر باری بوزان، تحلیل امنیت در سه سطح جهانی، منطقه‌ای و داخلی صورت می‌گیرد. در سطح جهانی بیش‌تر به تحلیل عملکرد و سیاست قدرت‌های بزرگ توجه می‌شود، در سطح منطقه‌ای حیطه قلمرو و تحلیل محدود شده و روندها و قدرت‌های منطقه‌ای را هم در بر می‌گیرد، سرانجام سطح داخلی است که در آن شرایط، سیاست‌ها و عملکرد داخلی و تأثیر آن بر امنیت در نظر است. مکتب کپنهاگ ضمن

توجه به هر سه سطح تحلیل معتقد است که منطقه‌گرایی در قیاس با دوران جنگ سرد تقویت شده و علاوه بر آن اهمیت مجموعه‌های امنیتی نیز افزایش یافته و بر همین اساس به سطح منطقه‌ای توجه بیش‌تری دارد، چراکه معتقد است هر منطقه‌ای مقتضیات امنیتی ویژه‌ای داشته و طبعاً تحلیل‌های امنیتی آن به شکل متفاوتی از سایر مناطق صورت می‌گیرد (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۸).

در سال ۱۹۹۸ بوزان، ویور و وایلد در کتاب «امنیت: چارچوبی جدید برای تحلیل» ۵ مؤلفه نظامی، سیاسی، اقتصادی، زیست محیطی و اجتماعی را مورد بررسی قرار دادند تا قابلیت تبیین تحولات امنیتی افزایش پیدا کند. با توجه به نکات یاد شده می‌توان ۵ ملاک را به‌عنوان موجودیت یک مجموعه امنیتی مطرح نمود:

- ۱- وابستگی متقابل امنیتی؛ ۲- الگوی دوستی و یا دشمنی؛ ۳- مجاورت؛ ۴- وجود حداقل دو بازیگر مؤثر؛ ۵- استقلال نسبی

بوزان و ویور، جهان را به شش منطقه جداگانه: خاورمیانه، آمریکا، اروپا، آسیای شرقی، آفریقا و آمریکای جنوبی تقسیم کرده، تصریح می‌نمایند که هر منطقه‌ای فرمول امنیتی ویژه خود را دارد و شیوه حل منازعه بین مناطق، از یکی به دیگری تعمیم پذیر نیست. آن‌ها مشابهت‌های درون منطقه‌ای را بسیار پررنگ می‌بینند و معتقدند که مقولاتی چون تداخل جریان‌های قومی، ملی، دینی، مذهبی و بین‌المللی، با سرعت و به سهولت، خاورمیانه را نظاره‌گر نزاع‌های خونین ساخته است. توصیه بوزان در این باب آن است که فرمول غرب برای حل بحران‌های خاورمیانه بی‌معنی و حتی تشدیدکننده بحران است. بوزان تصریح می‌کند که امنیت در خاورمیانه یک معما است. در نگاه وی یک موضوع هنگامی معماست که پیگیری آن یا اندیشیدن به آن، نتیجه عکس داشته باشد. این بیانگر این است که، در خاورمیانه، دوستی یک بازیگر با بازیگر دیگر، حتماً متضمن خصومت با بازیگر دیگر است. به طوری که در خاورمیانه نمی‌توان به کشور دوست کمک کرد بدون آنکه دشمن خود را تقویت کرد (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۹۰).

براساس نظر بوزان و ویور خاورمیانه با وجود دخالت‌های سنگین و مداوم قدرت‌های سطح جهانی، به مدت چندین دهه به عنوان یک نظام امنیتی مستقل سطح منطقه‌ای عمل می‌کرد. در خاورمیانه، منطقه‌ای شدن منازعات به‌وقوع پیوسته اما ساختارهای پایایی برای جلوگیری از منازعات و مدیریت آن ایجاد نشده است. اختلافات موجود میان کشورهای منطقه خاورمیانه، خود نشان‌دهنده فقدان نهادهای فراگیر منطقه‌ای است زیرا هرگاه در منطقه‌ای، همکاری‌های نهادمند از جمله رژیم‌های امنیتی منطقه‌ای محدودی وجود داشته باشد، در سراسر منطقه، منازعه‌هایی شکل خواهد گرفت و ائتلاف‌ها و همکاری‌هایی میان خودی‌ها در مقابل دیگری به‌وجود آمده و بازتولید می‌شود. شاید یکی از علل پنهان پیدایش این وضعیت در خاورمیانه، وجود طرح درون‌گذاری/ برون‌گذاری است که به‌وسیله اعراب و یهودیان و از طریق امنیتی‌سازی «دیگری» در کشاکش میان آن‌ها در منطقه شکل گرفته است.

مجموعه امنیتی خاورمیانه خود دارای سه زیرمجموعه است که شامل دو زیرمجموعه اصلی شامات و خلیج فارس و یک زیرمجموعه کمابیش ضعیف‌تر در غرب است. زیرمجموعه شامات در شرق مدیترانه که بر منازعه اعراب و اسرائیل تمرکز نموده، واقع شده است. این زیرمجموعه شامل اسرائیل و همسایگان عربش یعنی مصر، سوریه، لبنان، اردن، سازمان‌هایی همانند سازمان آزادی‌بخش فلسطین، حماس و حزب الله است. علاوه بر دولت‌های درون زیرمجموعه شرق مدیترانه، دولت‌هایی دیگر در دو زیرمجموعه خلیج فارس و مغرب مانند عراق، ایران، عربستان سعودی، کویت، لیبی و تونس در دوره‌هایی به شدت در منازعات اعراب - اسرائیل درگیر بوده‌اند. دومین زیرمجموعه، زیرمجموعه خلیج فارس است که بعد از خروج بریتانیا در ۱۹۷۱ شکل گرفت. اولین حرکت در تشکیل این زیرمجموعه پس از اعمال مجدد حاکمیت ملی ایران بر جزایر سه‌گانه (پس از خروج بریتانیا و پایان حضور استعماری و استثمارگری مستقیم آن در منطقه) و مطرح شدن برخی ادعاهای واهی از سوی دولت جدیدالتاسیس امارات عربی متحده آغاز شد. مشخصه اصلی اختلاف درون این زیرمجموعه، رقابت بین ایران، عراق و دولت‌های خلیج فارس، عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان بوده است. باوجود پویای امنیتی

محلی مستقل زیرمجموعه‌های شامات و خلیج فارس، قرابت جغرافیایی باعث شده است که مسائل مشترک و متعددی بین آن‌ها به وجود آید و به گره خوردن عناصر امنیتی این دو زیرمجموعه کمک کند.

از جمله این فرایندها می‌توان به بحران فلسطین و همچنین منازعات کنونی در سوریه و عراق اشاره کرد. سومین زیرمجموعه که از پویش‌های امنیتی میان لیبی، تونس، الجزایر، مراکش، چاد و صحرای غربی تشکیل یافته است، ضعیف‌ترین زیرمجموعه در تعاملات امنیتی بین سه زیرمجموعه محسوب می‌شود. این زیرمجموعه در اصل مبتنی بر مجموعه‌ای از روابط متغیر و شکننده میان لیبی، تونس، الجزایر، مراکش و صحرای غربی است. ولی در نهایت دولت‌های مغرب به حد کافی در منازعه اعراب - اسرائیل و منازعات خلیج فارس درگیر بوده‌اند، تا جایی که در عضویت آن‌ها در مجموعه امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه تردیدی باقی نمی‌گذارد (نیاکویی، ۱۳۹۴: ۱۶۰).

جنگ داخلی سوریه

تحولات داخلی سوریه در اوایل سال ۲۰۱۱، اگرچه دیرتر از تحولات دیگر کشورهای عربی منطقه، شروع شد. اما بی‌شک عامل اصلی شعله ور شدن اعتراضات مردمی علیه نظام سیاسی سوریه، شکل‌گیری خیزش‌ها و انقلاب‌های عربی در منطقه است. مخالفان داخلی و خارجی نظام سیاسی سوریه نیز با الهام گرفتن از این انقلاب‌ها دستیابی به خواسته‌های خود را ابتدا از طریق مسالمت‌آمیز به صورت مقاومت مدنی و برپایی تظاهرات خیابانی دنبال نمودند اما توسل جستن این مخالفان به بیگانگان و اقدامات خشونت‌آمیز دستگاه امنیتی حزب بعث با معترضین، کم کم زمینه‌های ورود قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به دامنه این اعتراضات را فراهم نمود. به هر حال، سوریه با برخورداری از مؤلفه‌های خاص سیاسی، جمعیتی و ژئوپلیتیک یکی از کشورهای مهم و نقش‌آفرین خاورمیانه است. به عبارتی در بحران سوریه، کشمکش بر سر اقتدارگرایی و دموکراسی نیست، بلکه کشمکش میان دو راهبرد منطقه‌ای و کشمکش میان دو منطق به شمار می‌رود. با

این اوصاف، نقش‌آفرینی هر یک از این قدرت‌ها با منافع و اهداف منطقه‌ای متفاوت سبب پیچیدگی و تداوم یافتن بحران سوریه شده و برای ارائه تحلیل و تبیینی دقیق و جامع از این تحولات، توجه به سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن ضرورت دارد. در تحلیل ناآرامی‌های سوریه عده‌ای از تحلیل‌گران این ناآرامی‌ها را تنها امتداد جنبش‌های مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا می‌دانند. در این نگاه سوریه همانند سایر کشورهای عربی و آفریقایی، گرفتار مشکلات و معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که مردم آن برای رهایی از این مشکلات، دست به اعتراض و مبارزه علیه رژیم بشار اسد زده‌اند (سراج، ۱۳۹۰: ۲).

در همین حال سوریه به میدان تسویه حساب قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای تبدیل شده است. اسرائیل و عربستان در این سرزمین با ایران زورآزمایی می‌کنند. روسیه قدرت خود را به عنوان ابرقدرت در همین کشور به رخ اروپا و آمریکا می‌کشد. شورای امنیت سازمان ملل متحد، درست مانند دوران جنگ کره در دهه ۵۰ میلادی، عملاً کارکرد خود را از دست داده است. با وجود پیشرفت‌های گسترده ارتش عربی سوریه و هوادارانش در بخش‌های گسترده‌ای از خاک این کشور، هنوز برای پیروز خواندن اسد و متحدانش زود است. در کنار دیگر بحران‌های خاورمیانه، جنگ داخلی سوریه می‌تواند درد زایمان یک نظم نوین جهانی دیگر به شمار بیاید؛ جنگی که تا کنون بیش از نیم میلیون کشته و میلیون‌ها آواره برجای گذاشته است (Euronews: ۲۰۱۸/۰۳/۱۴).

در مورد بحران سوریه واقعیت‌هایی وجود دارد که آن را متمایز از تحولات دیگر کشورهای دست‌خوش بحران‌های اخیر جهان عرب می‌سازد. یکی از این واقعیت‌های مورد بحث آن است که همه اقشار و گروه‌های جامعه سوریه از حکومت اسد بی‌زاری نجسته‌اند. طوری که در شهرهای بزرگ نظیر دمشق و حلب شاهد راهپیمایی‌های گسترده‌ای مبنی بر حمایت از حکومت سوریه بوده و هستیم. اغلب اعتراضات در این کشور بیش‌تر در مناطق مرزی و شهرهای کوچک صورت گرفت اما در مصر و تونس اکثراً اعتراضات در شهرهای بزرگ و پایتخت‌های این دو کشور انقلابی به وقوع پیوست و نیز اکثر جامعه و گروه‌های مختلف، جملگی خواستار برکناری حاکمان‌شان در این

کشورها از مسند قدرت بودند، چیزی که ما در سوریه به این سبک و سیاق، شاهد آن نبودیم. در واقع حکومت اسد برخلاف مبارک و بن‌علی از پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است که در تجمع‌هایی که در طرفداری از اسد برگزار شده، متجلی است (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۲۵۷).

در این میان در بحران سوریه بازیگران مختلفی ایفای نقش می‌کنند. بازیگران منازعه سوریه، در دو طیف طرفداران حفظ وضع موجود و تغییر وضع موجود، در دو نوع دولتی و غیردولتی و در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار می‌گیرند. در شناسایی بازیگران بحران سوریه، بازیگران غیر دولتی از دایره بررسی کنار گذاشته می‌شوند؛ چراکه این بازیگران به واسطه حمایت‌های قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قادر به ایفای نقش در این بحران هستند. در این نوشتار فقط قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که توانایی تأثیرگذاری بر نتایج را دارند، انتخاب شده‌اند. بنابراین، بازیگران منازعه سوریه به شرح زیر تقسیم‌بندی می‌گردند:

الف) بازیگران فرامنطقه‌ای

طرفداران حفظ وضع موجود: روسیه و چین

طرفداران تغییر وضع موجود: آمریکا و اتحادیه اروپا (انگلیس و فرانسه)

ب) بازیگران منطقه‌ای

قدرت‌های منطقه‌ای تأثیرگذار در بحران سوریه شامل طرفداران حفظ وضع موجود یعنی جمهوری اسلامی ایران و طرفداران تغییر وضع موجود یعنی ترکیه، عربستان و رژیم اسرائیل هستند.

رفتار بازیگران درگیر در منازعه به شرح زیر است:

آمریکا: فشارهای دیپلماتیک - تبلیغات روانی - حمایت لفظی، مالی، نظامی و دیپلماتیک از مخالفان - تحریم‌های اقتصادی - حملات نظامی گاه و بیگاه.

روسیه: حمایت‌های دیپلماتیک - حمایت نظامی و اطلاعاتی - عدم اجرای

تحریم‌های اقتصادی

چین: حمایت‌های دیپلماتیک - عدم اجرای تحریم‌های اقتصادی

انگلیس و فرانسه: فشارهای دیپلماتیک- تبلیغات روانی- حمایت لفظی و دیپلماتیک از مخالفان- تحریم‌های اقتصادی
ایران: حمایت دیپلماتیک- حمایت اقتصادی و نظامی- مشاوره امنیتی- عدم اجرای تحریم‌های اقتصادی

رژیم صهیونیستی: صبر و انتظار، حملات محدود نظامی
عربستان: فشارهای دیپلماتیک- تبلیغات روانی- حمایت تسلیحاتی و مالی از مخالفان- تحریم‌های اقتصادی
ترکیه: فشارهای دیپلماتیک- تبلیغات روانی- حمایت مالی و دیپلماتیک از مخالفان- تحریم‌های اقتصادی- حمایت لجستیک و تسلیحاتی از معارضان- انجام عملیات در خاک سوریه (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۲۵۸).

در این مقاله به دلیل موضوع آن مجال بررسی منافع تمامی بازیگران بر شمرده شده در منازعه سوریه وجود ندارد، لذا منافع آمریکا و روسیه به عنوان مهمترین بازیگران فرامنطقه‌ای بررسی و رفتار آن‌ها بر اساس این منافع مورد تحلیل قرار می‌گیرد. آمریکا قدرتمندترین بازیگر دخیل در منازعه سوریه است. تحلیل رفتار این کشور نیازمند بررسی است و می‌توان آن را «ثبات سیادت طلبانه» دکترین نظم نوین جهانی دانست. ثبات سیادت طلبانه دو سطح جهانی و منطقه‌ای داشته و دارای دو فرآیند اصلی جهانی بودن و کنترل بازیگران راهبردی است (عبداله خانی، ۱۳۹۰: ۱۷۵). برای تحلیل رفتاری آمریکا توجه به اهداف و راهبردهای نظریه نظم نوین جهانی اهمیت ویژه‌ای دارد:

الف) اهداف نظم نوین جهانی را می‌توان حفظ ارزش‌های بنیادین آمریکا، رسیدن به اقتصاد غنی، برقراری روابط مبتنی بر همکاری در موقعیت برتر سیاسی با متحدان، ایجاد دنیایی باثبات از طریق توازن‌های باثبات منطقه‌ای به منظور بازداشتن و مهار قدرت‌هایی که در تلاش برای کسب سلطه منطقه‌ای باشند دانست. مهار مخالفان آمریکا، تلاش برای اشاعه دموکراسی، توسعه بازارهای آزاد اقتصادی نیز در زمره اهداف این کشور قرار دارد.

ب) منطقه‌گرایی و اهمیت آن در نظم نوین جهانی جایگاه ویژه در تحلیل رفتاری آمریکا دارد. در گفتمان نظم نوین جهانی، توجه ویژه‌ای به مناطق مختلف شده و درک این مسأله زمانی بهتر مشخص می‌شود که اسناد مختلف امنیت ملی آمریکا در سالهای پس از اعلام این دکترین مورد بررسی قرار گیرند. در این اسناد بر محورهای زیر تأکید شده است: دست یابی به ثبات سیادت طلبانه در دو سطح جهانی و منطقه‌ای، توازن‌های پایدار منطقه‌ای و تهدید بودن برخی قدرت‌های منطقه‌ای برای آمریکا و تأکید بر لزوم حضور فعال آمریکا در مناقشات منطقه‌ای، جلوگیری از تسلط هر گونه قدرت متخاصم بر مناطق حیاتی، جلوگیری از ظهور قدرت‌های منطقه‌ای، دفاع از متحدان، واکنش سریع به بحران‌ها، حفظ نهادهای منطقه‌ای بانفوذ مستقیم آمریکا. در این میان خاورمیانه نیز از این قاعده مستثنی نبوده و ثبات سیادت طلبانه آمریکا در آن با ۴ مدلول دنبال می‌گردد (عبداله خانی، ۱۳۹۰: ۱۷۵).

۱- تغییرات بنیادین در خاورمیانه، منطبق با نظم نوین جهانی (در قالب طرح‌هایی چون خاورمیانه جدید و خاورمیانه بزرگ). آخرین مرحله از مهندسی خاورمیانه در قالب این طرح و به دنبال گسترش مشکلات آمریکا در عراق آغاز شد و بازیگران خاورمیانه به دو دسته افراطیون (ایران و سوریه و متحدان آن) و میانه‌روها تقسیم و حمایت از میانه‌روها تشدید شد. هدف این تقسیم‌بندی جلوگیری از قدرت گرفتن کشورهای چالش‌گر آمریکا در منطقه بود (همان، ۱۹۷).

۲- مقابله با بازیگران چالش‌گر ثبات سیادت طلبانه آمریکا (این کشور برای بسط نفوذ خود در خاورمیانه با بازیگران ارزشی مواجه است). این بازیگران را می‌توان به دو دسته شامل اسلام‌گراها و ملی‌گراها تقسیم کرد (دهشیار، ۱۳۹۰: ۱۴).

سیاست‌هایی همچون مهار دوجانبه ایران و عراق، براندازی رژیم صدام، طرح محور شرارت، ساقط نمودن معمر قذافی و تلاش برای برکنار نمودن بشار اسد در سوریه همگی در چهارچوب همین محور قابل فهم است.

۳- توسعه ائتلاف‌ها با بازیگران مؤثر منطقه‌ای و حضور مستقیم نظامی (آمریکایی‌ها این سیاست را از طریق امضاء پیمان‌های سیاسی و نظامی با قطر، امارات، بحرین، عربستان، عمان و عراق دنبال کرده‌اند.)

با روی کار آمدن اوباما نخستین سند استراتژی امنیت ملی در سال ۲۰۱۰ انتشار یافت که حاوی این نکات است: ایجاد نظم بین‌المللی چندجانبه؛ تمرکز بر تجدید رهبری آمریکا؛ تهدیدهای اصلی آمریکا در این سند خطر عبارتند از: دسترسی افراط‌گرایان به تسلیحات کشتار جمعی، بی‌ثباتی اقتصاد جهانی، گروه‌های تروریستی، تهدیدات نامتقارن و کشورهایی که عرف بین‌الملل را زیر پا می‌گذارند.

۴- منافع راهبردی آمریکا شامل امنیت آمریکا و متحدانش، اقتصاد قوی و تقویت ارزش‌های آمریکایی است.

۵- در این سند برای دستیابی به منافع فوق‌بر راه‌کارهای زیر تأکید شده: پیگیری تعامل جامع با دیگران به ویژه متحدان؛ ارتقای یک نظم بین‌المللی و پایدار به رهبری آمریکا؛ تقویت قدرت ملی آمریکا.

۶- حق اقدام یک‌جانبه و نیز استفاده از زور در صورت تهدید منافع آمریکا در این سند به رسمیت شمرده شده است. بررسی سند فوق نشان می‌دهد که این راهبرد از یک بعد (احیاء چندجانبه‌گرایی) حاوی مواضع جدید و از بعد دیگر (حفظ رهبری آمریکا) ادامه سیاست‌های قبلی است. اصولاً سابقه رفتاری آمریکا نشان می‌دهد که رؤسای جمهور جدید آمریکا آرایش زمین بازی را تغییر نمی‌دهند. حرکت پاندولی هژمون‌سازی چندجانبه‌گرایی همواره در راهبردهای رؤسای جمهور آمریکا قابل مشاهده بوده و هر شخصی که به ریاست جمهوری می‌رسد، بسته به عملکرد تیم قبل، یکی از این دو راهبرد را انتخاب می‌نمایند. آمریکا در دوران اوباما به خوبی به این نکته پی برده بود که تداوم رفتار بوش افول قدرت آن کشور و انتقال آن را به حوزه‌های دیگر جهان از جمله آسیا به همراه داشته و این امر به صراحت در گزارش سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا اشاره شده است (عباسی، ۱۳۹۲: ۷۸).

تحلیل رفتاری آمریکا در منازعه سوریه

آمریکا بر اساس مؤلفه‌های راهبردی خود در نظم نوین جهانی از ابتدای شروع بحران سوریه، به‌عنوان یکی از بازیگران اصلی وارد منازعه گردید و تلاش برای تغییر وضع موجود را با نگاه به تأمین منافع منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای خود به شرح زیر دنبال کرد:

- ۱- حذف یکی از کشورهایی که ثبات سیادت طلبانه آمریکا را به طرق مختلف در منطقه خاورمیانه به چالش کشیده است.
- ۲- با توجه به این که بزعم آمریکایی‌ها انزوای کشورهای یاغی یکی از اولویت‌های راهبردی آن‌ها در دکترین نظم نوین جهانی است، براندازی بشار اسد با تأثیرگذاری منفی بر قدرت منطقه‌ای ایران، این اولویت راهبردی آمریکا را تأمین می‌نماید.
- ۳- در صورت حذف اسد این مسأله با تضعیف محور مقاومت (ایران- سوریه و حزب ... لبنان) تأثیر مستقیمی بر ارتقاء امنیت اسرائیل می‌گذارد. امنیت اسرائیل یکی از اهداف جانبی نظم نوین جهانی در کنار اهداف مرکزی ثبات سیادت طلبانه است.
- ۴- دومین هدف جانبی نظم نوین جهانی، مسأله انرژی است. «قدرت‌های بزرگ تلاش می‌کنند تا از تسلط سایر قدرت‌های رقیب بر مناطق ثروت ساز جهان جلوگیری کنند» (مرشایمر، ۱۳۸۹: ۱۶۱).
- با توجه به وابستگی بسیاری از رقبای آمریکا در سطح بین‌المللی به انرژی خاورمیانه، این کشور به انرژی این منطقه به عنوان ابزار قدرت می‌نگرد. حذف اسد و تضعیف ایران (دو قدرتی که احتمال به چالش کشیدن این مسأله بر ضد آمریکا را دارند) به تأمین این هدف راهبردی کمک خواهد کرد.
- ۵- تغییر وضع موجود در سوریه، بر روند پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و وادار نمودن این کشور به پذیرش شروط آمریکا تأثیرگذار است.
- ۶- با توجه به این فرض واقع‌گرایانه که میزان قدرت در نظام ثابت است، نتیجه تغییر وضع موجود در سوریه باعث افزایش قدرت متحدان منطقه‌ای آمریکا (به ویژه ترکیه، عربستان و رژیم اسرائیل) می‌گردد.
- ۷- تغییر وضع موجود در سوریه آخرین رگه‌های نفوذ روسیه در خاورمیانه را به چالش می‌کشد.
- ۸- حمایت آمریکا از مخالفان سوریه، آن کشور را مدافع دموکراسی در منطقه نشان می‌دهد. تأثیر مهم این موضوع افزایش قدرت نرم آمریکا در منطقه است.

۹- سقوط اسد نفوذ آمریکا در خاورمیانه را افزایش داده و بر قدرت جهانی این کشور تأثیر مستقیم می‌گذارد و می‌تواند به حفظ برتری جهانی از طریق برتری در مناطق نائل آید.

۱۰- تغییر و تحول قدرت در سوریه امواج بیداری اسلامی در مصر، یمن، لیبی و تونس را که به نظر برخی تحلیل‌گران شرایط را به ضرر آمریکایی‌ها رقم زده بود معکوس خواهد کرد و موازنه از دست رفته را به سود آمریکایی‌ها احیاء می‌نماید (عباسی، ۱۳۹۲: ۷۹).

تحلیل رفتاری روسیه در منازعه سوریه

برای تحلیل رفتار روسیه به عنوان حامی وضع موجود در سوریه باید در دو سطح مدنظر قرار گیرد:

۱- در سطح منطقه‌ای

پس از فروپاشی شوروی بسیاری از رژیم‌های مرتبط با آن تغییر یافتند و روسیه در کشورهای معدودی مانند لیبی و سوریه که دارای نفوذ سنتی است وضعیت خود را در معرض تضعیف دید. سوریه مهمترین خریدار جنگ افزارهای روسی در این منطقه بوده و پایگاه نظامی طرطوس روسیه در این کشور، تنها پایگاه نظامی اش در خاورمیانه است. می‌توان گفت با توجه به وضعیت لیبی بعد از قذافی، سوریه تنها موقعیت نفوذ روسیه در منطقه خاورمیانه محسوب می‌گردد.

از سوی دیگر، در پرتو تحولات ناشی از بیداری اسلامی روسیه نگاهی محافظه‌کارانه به تحولات صورت گرفته در کشورهای عربی در پیش گرفت. ساختار سیاسی روسیه به ساختار سیاسی کشورهای دیکتاتور عرب (از بعد غیر دموکراتیک بودن) شباهت داشته و آن را نگران سرایت تحولات به مناطق پیرامونی خود نموده است. از سوی دیگر، ولادیمیر پوتین، خیزش‌های خاورمیانه را جریانی دست‌کاری شده از سوی غرب می‌داند.

۲- در سطح نظام بین‌الملل

سیاست خارجی این کشور در قبال غرب پس از جنگ سرد به چند دوره به شرح زیر تقسیم می‌گردد:

از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ روسیه به شدت با غرب و آمریکا متحد شد، ولی از سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۰ سیاست خارجی روسیه دوپهلو شد و از یک طرف به همکاری با غرب ادامه داد و از طرف دیگر با دقت به دنبال برهم زدن توازن بر ضد غرب بود. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ روسیه همکاری وسیع‌تری با غرب در پیش گرفت، ولی مجدداً از ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷ مخالفت‌ها به‌ویژه در خصوص گسترش ناتو به شرق و سپر دفاع موشکی بین غرب و روسیه شدت گرفت (سازمند، ۱۳۹۰: ۳۹).

از زمان روی کار آمدن دیمیتری مدودف تا ۲۰۱۲ سیاست خارجی روسیه بیشتر به غرب تمایل داشت و از سال ۲۰۱۲ تا کنون و با روی کارآمدن پوتین سیاست خارجی این کشور تغییرات عمده‌ای را تجربه کرده است. پوتین در دوره قبلی ریاست جمهوری خود با توجه به عرصه محدود امکانات روسیه در محیط خارجی، راهبرد مقاومت مثبت بر اساس رویکرد عمل‌گرایانه محافظه کار، عدم تقابلی‌های بی‌حاصل، مسامحه و مصالحه و در عین حال فرصت طلبی راهبردی را در دستور کار خود قرار داد. اما به تدریج در انتهای دوره، رویکرد عمل‌گرایی تهاجمی را اتخاذ و سیاست مقاومت مستقیم را در برابر توسعه‌طلبی‌های غرب در پیش گرفت. در این مرحله، انتخاب پوتین در شرایطی صورت می‌گیرد که این کشور به مدد دست‌آوردهای مختلف در حوزه سیاسی و اقتصادی (به ویژه درآمدهای نفتی) از وضعیت به مراتب بهتری برخوردار است. اگرچه عمل‌گرایی پوتین مشهود است، اما به نظر می‌رسد عامل روان‌شناختی تبدیل نمودن روسیه به قدرت بزرگ در سیاست خارجی وی نقش عمده‌ای ایفا می‌نماید و وی قصد دارد با پیگیری سیاست خارجی مقاومت مستقیم در خاورمیانه در مقابل غرب، ضمن به چالش کشیدن جهان‌گرایی غربی تصور قدرت در حال نزول روسیه را مورد تردید قرار دهد و هزینه‌های بی‌توجهی به آن کشور را بالا ببرد (کولایی، ۱۳۸۹: ۲۱۲). بنابراین می‌توان علل اتخاذ رویکرد حفظ وضع موجود روسیه را ناشی از عوامل زیر دانست:

- ۱- نظر به این فرض واقع‌گرایانه، مبنی بر ثابت بودن میزان قدرت در عرصه جهانی، هدف روسیه جلوگیری از کاهش میزان قدرت خود از سهم نسبی جهانی است،
- ۲- حفظ حکومتی که پایگاه سنتی نفوذ روسیه در خاورمیانه است،

- ۳- بالا بردن قدرت چانه‌زنی با آمریکا در موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی،
- ۴- احتمال تأثیرگذاری سقوط اسد بر وضعیت منطقه‌ای ایران و به خطر افتادن منافع روسیه به علت تغییر موازنه قوا به سود آمریکا و متحدانش در منطقه،
- ۵- بهره‌گیری از این مسأله برای افزایش محبوبیت داخلی: احیای توان و نفوذ سنتی روسیه در این کشور یک نوستالژی قوی بوده و این قبیل مقاومت‌ها در برابر غرب محبوبیت سران کرملین را افزایش می‌دهد،
- ۶- ترس از تغییر موازنه قوا به نفع ترکیه: سیاست‌های خط لوله انتقال انرژی که برخی از آن‌ها کاهش نقش ژئواکونومیک روسیه را به دنبال داشته در کنار عضویت ترکیه در ناتو، ترس روسیه را از تغییر موازنه قوا به نفع ترکیه در صورت موفقیت در بحران سوریه به دنبال دارد.
- ۷- ترس از سرایت بحران به حوزه پیرامونی روسیه و تلاش برای مقابله با این موضوع (عباسی، ۱۳۹۲: ۸۳).

رویکرد روسیه نسبت به تحولات سوریه

سوریه از سنتی‌ترین متحدان روسیه در منطقه و جزء حوزه نفوذ این کشور است. نفوذ روسیه قبل از زمان جنگ سرد در سوریه وجود داشته و در سال‌های بعد نیز با شدت و ضعف‌هایی همچنان ادامه پیدا کرده است، تا اینکه در ۳۰ مارس ۲۰۱۱ و در شهر درعا اعتراضات و شورش‌هایی آغاز می‌شود و این کشور را در معرض بحران داخلی قرار می‌دهد. با توجه به این موضوع شاهد این هستیم که روسیه تلاش می‌کند که با مخالفان رژیم اسد تماس برقرار کند تا جلوی خشونت و خونریزی را در خاک سوریه بگیرد. افزون بر این، در بین مخالفان رژیم سوریه حوزه نفوذ داشته باشد. با توجه به نظریه نوکلاسیک‌ها که به هر دو متغیر داخلی و خارجی توجه دارند، باید اشاره کنیم که روسیه نیز به دنبال حفظ جایگاه و نفوذ بین‌المللی خود است و در این زمینه عوامل داخلی از جمله نقش تصمیم‌گیرندگان نیز بر آن تأثیر دارد. روسیه از جمله کشورهای تأثیرگذار در نظام بین‌الملل است که در تحولات

سوریه از حکومت اسد حمایت کرده و تقریباً با یک خط سیر کم نوسان موضع خود را دنبال کرده است.

در مجموع، موضع روسیه در قبال تحولات کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا با نوعی شک و تردید آمیخته بوده است و این کشور جابه‌جایی حکومت‌ها در منطقه را در شرایط کنونی چندان به نفع سیاست خاورمیانه‌ای خود ندیده و آن را برهم زننده ثبات منطقه قلمداد کرده است. روس‌ها چنین تغییرات سیاسی بنیادی را در جهت منافع ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانان آن تلقی کرده که می‌تواند بر منافع روسیه در خاورمیانه تأثیرات منفی داشته باشد. از نظر روس‌ها چنین تحولاتی به اوج‌گیری افراط‌گرایی در کل منطقه انجامیده که برای روسیه نیز تهدیدزا است. البته نوع واکنش و موضع روسیه در قبال تحولات سه کشور تونس، مصر و لیبی بسیار متفاوت از واکنش و موضع آن نسبت به تحولات سوریه بوده است. در مورد سه نمونه قبلی، روسیه در مجموع سیاست مشاهده و انتظار که به نوعی اتخاذ رویکرد سکوت بود را در پیش گرفت. بر اساس برخی دیدگاه‌ها دو دلیل برای به‌کارگرفتن چنین رویکردی می‌توان قائل بود، نخست، روس‌ها از گسترش سریع و ناگهانی تحولات غافلگیر شدند. روسیه قبلاً در برخی حوادث دیگر منافع بزرگی را از دست داده بود و شاید تحت تأثیر همان تجربه این گونه رفتار کرد. با توجه به چنین تجربه‌ای بود که روسیه موضع دیگری را در مورد سوریه اتخاذ کرد و این بار به طور صریح و محکم از حکومت دوست خود پشتیبانی کرد تا برخلاف گذشته جلوی از دست دادن منافع بزرگ خود آن هم به سود رقبایش در خاورمیانه را بگیرد. روسیه نگاه خوبی به تغییر نظام در سوریه ندارد و در بدترین وضعیت می‌پذیرد که جابه‌جایی مختصر در نخبگان حاکم انجام گیرد، امری که به نظر می‌رسد، روس‌ها در گذشته در یک منطقه دیگر به خوبی آن را به کار بسته و جلوی از دست رفتن منافع و نفوذشان را به طور کل گرفته‌اند. انقلابات رنگین در برخی از جمهوری‌های تازه استقلال یافته، اگرچه از نظر بسیاری، تحولی شگرف دیده شد که شدیداً منافع روسیه را به خطر انداخت، ولی در واقع تغییرات در حد نخبگان حاکمی صورت گرفت که پس از مدت کوتاهی در چارچوب نظام حاکم ناتوان، مستحیل و یا

از بین رفتند و کماکان روسیه منافع خود را در این کشورها حفظ کرد (زرگر، ۱۳۹۲: ۶۱).

رویکرد آمریکا نسبت به تحولات سوریه

روابط ایالات متحده آمریکا و سوریه پس از یازده سپتامبر بسیار پیچیده شده و این امر سوریه را در یک وضعیت دشواری قرار داده است. اشغال عراق و در پی آن اتهامات وارده به رژیم بشار اسد مبنی بر دخالت در عراق، مسئله تروریسم، اتهام تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، حضور نیروهای این کشور در لبنان و تلاش برای بی‌ثباتی در لبنان با اتهام قتل رفیق حریری و حمایت از حزب الله لبنان به مسائل و معضلات چالش برانگیز در روابط بین آمریکا و سوریه تبدیل شده است (روحی، ۱۳۸۸: ۸۸).

سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد در ناحیه خاورمیانه بر پایه حمایت و پشتیبانی از رژیم اسرائیل و نظام‌های اقتدارگرای ضدکمونیست منطقه و ایجاد امنیت راه نفتی ناحیه به آب‌های آزاد بود. فروپاشی اتحاد شوروی و سپس رویداد یازده سپتامبر مفهوم امنیت ملی از نگاه سیاستمداران آمریکایی را تغییر داد. یک جنبه‌گرایی و مبارزه با تروریسم و تضعیف کشورهای ضدغربی - ضد اسرائیلی در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد. در این راستا طرح خاورمیانه بزرگ (گسترش دموکراسی و تضعیف کشورهای ضدغربی و گروه‌های تندرو) اعلام و برخی از حکومت‌های اقتدارگرای ضدغرب مانند حکومت صدام با مداخله نظامی آمریکا سقوط کردند؛ اما ادامه تهدیدات تروریستی و گسترش بنیادگرایی و وجود سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه سبب شد تا ایالات متحده یک سیاست دوگانه را در منطقه درپیش گیرد. سوریه که از مخالفان سرسخت طرح خاورمیانه بزرگ بشمار می‌آید، آمریکا را متهم کرد که هدفش تکه تکه کردن کشورهای عربی خاورمیانه است (ساجدی، ۱۳۹۲: ۱۹۰). از نگاه بیشتر تحلیل‌گران، سیاست خارجی آمریکا در برابر جنگ داخلی سوریه بسیار منفعل کننده و ابهام آمیز بوده است. با آنکه سال‌ها از شروع جنگ داخلی در سوریه می‌گذرد آمریکا نتوانسته موضعی قاطع در برابر این بحران اتخاذ کند و در

مورد تسلیح تمام عیار مخالفان و یا حمله نظامی به سوریه مردد باقی مانده است. انفعالی که پیامد آن ناخشنودی برخی متحدان آمریکا مانند عربستان سعودی از سیاست‌های واشنگتن بود. ریشه این سردرگمی به استراتژی مبهم و نامشخص تیم سیاست خارجی آمریکا در رابطه با رویارویی با بیداری اسلامی مربوط بود و به طور کلی پیامد سردرگمی در سیاست خارجی را در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی عیان کرد. کاهش اعتبار و قدرت جهانی آمریکا از یک سو و تضعیف مناسبات واشنگتن با متحدانی همچون عربستان سعودی و اسرائیل در این رابطه قابل جمع بندی است (کوشکی، ۱۳۹۳: ۱).

موضع آمریکا و روسیه نسبت به حکومت سوریه

بعد از این که سوریه استقلال خود را در سال ۱۹۴۶ از فرانسه به دست آورد ایالات متحده آمریکا نیز این کشور را در همان سال به رسمیت شناخت و متعاقب آن سفارت خود را نیز در دمشق پایتخت این کشور مستقر نمود. اما از آنجا که سوریه در طول جنگ سرد به سمت قطب دیگر (شوروی) که دشمن ایدئولوژیکی ایالات متحده محسوب می‌شد، گرایش داشت از همان دوران نیز اختلافات و تنش‌های ایالات متحده آمریکا با این کشور شروع شد. با توجه به همین مسئله و اهمیت این کشور خاورمیانه‌ای، دولتمردان ایالات متحده آمریکا درصدد بودند تا این کشور را تحت نفوذ خود درآورند. برای عملی شدن این کار، کودتای نافرجامی را در سال ۱۹۵۷ تدارک دیده بودند که توسط دولت سوریه کشف و خنثی گردید، در پی این اقدام و مشخص شدن این که دست سازمان سیا پشت عوامل کودتا بوده، روابط دو کشور رو به تیرگی گرایید. دخالت‌های ایالات متحده آمریکا در امور داخلی سوریه به این مورد خاص محدود نمی‌شود، بلکه در دوره حکومت حافظ اسد نیز هنگامی که آمریکا از شورش‌های مسلحانه که مخالفین داخلی علیه حکومت وی ترتیب داده بودند، حمایت به عمل آورد، روابط دو کشور بیش از گذشته حالت خصمانه به خود گرفت (گافیرو، ۱۳۹۱: ۴۹).

در دوره بشاراسد نیز که حوادث یازده سپتامبر به وقوع پیوست، همکاری این دو کشور که در زمان جنگ دوم خلیج فارس بهبود یافته بود، محدودتر شد و آمریکا تحریم‌هایی را علیه این کشور ترتیب داد. بعد از آن نیز در پی ترور رفیق حریری (نخست وزیر لبنان) آمریکا انگشت اتهام را به سمت سوریه نشانه گرفت و همین عامل نیز باعث شد تا تحت تحقیق بین‌المللی قرار گیرد (حاتمی، ۱۳۹۰: ۲۲۲).

فراتر از همه این موارد، در خصوص رابطه ایالات متحده آمریکا با سوریه به ویژه در دوره حکومت خاندان اسد، باید به این نکته اساسی نیز توجه داشت که از آنجا که سوریه تحت حکومت اسد به عنوان یک خطر جدی علیه امنیت اسرائیل محسوب می‌شود، طبیعی است در شرایطی که سوریه نقش محوری را در برقراری رابطه ایران با حزب الله ایفا می‌نماید و خود نیز از حامیان بزرگ حزب الله به شمار می‌رود، نمی‌توان تصور کرد که این دو کشور با هم روابط مناسبی داشته باشند (چرا که اسرائیل متحد استراتژیکی آمریکا در منطقه به شمار می‌رود). در واقع با بررسی مختصر تاریخچه روابط خارجی دو کشور مشخص می‌شود که روابط این دو کشور تا حد زیادی با بی‌اعتمادی و تضاد منافع تعریف شده که همین مسئله نیز در ادامه مشخص کننده نوع موضع‌گیری‌های آمریکا در قبال تحولات سوریه خواهد بود. در خصوص تجزیه و تحلیل سیاست خارجی آمریکا و موضع‌گیری این کشور در قبال تحولات سوریه، این سیاست‌ها در دو دسته کلی تقسیم بندی می‌شوند: ۱- در قالب مسائل سیاسی و ویژگی‌های ساختاری رژیم اسد ۲- در قالب مسائل ژئوپلتیک (سلطانی، ۱۳۹۲: ۹۵۵).

الف- مسائل سیاسی و ویژگی‌های ساختاری

باید این نکته اساسی را مورد توجه قرار داد که علیرغم وجود تفاوت‌های اساسی میان تحولات سوریه با سایر کشورهای دست‌خوش بحران، از لحاظ ویژگی‌های سیاسی و ساختاری میان آنان شباهت‌های فراوانی حکمفرماست. اقتدارگرایی و شخصی بودن قدرت، فقدان آزادی‌های اساسی نظیر آزادی بیان و مطبوعات، تعرض به حقوق افراد و نقض گسترده حقوق بشر، سرکوب شدید جریان‌های معترض و اپوزیسیون از جمله ویژگی‌های سیاسی است که کم و بیش میان اکثر کشورهای دست‌خوش بحران وجود داشت. حکومت حاکم در سوریه نیز واجد چنین ویژگی‌هایی است؛ به گونه‌ای که

سرکوب شدید معترضان از همان روزهای نخست اعتراضات به مسئله‌ای عادی تبدیل شده بود. ایالات متحده آمریکا نیز تمام تلاش خود را بر این گذارده تا با برجسته‌سازی چنین مسائلی در مجامع بین‌المللی، حکومت اسد را تحت فشار قرار دهد، تا امور کشور را به جریانات سیاسی معترض و گروه‌های اپوزیسیون واگذار کند (همان).

ب- مسائل ژئوپلتیک

رقابت‌های ژئوپلتیک موردی است که بهتر می‌تواند سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا را به ویژه در مورد تحولات سوریه مورد واکاوی قرار دهد که در سه بخش کلی می‌توان آن را بیان نمود:

الف- حمایت دولت اسد از جریان مقاومت و نزدیکی این دولت به جمهوری اسلامی ایران؛

ب- مخالفت دولت اسد با جریان موسوم به شورای همکاری خلیج فارس؛

ج- رابطه گرم و مناسب اسد با کشور روسیه (همان، ۹۵۶).

در حال حاضر، فروپاشی نظام سیاسی حاکم در سوریه می‌تواند منافع روسیه را در این کشور با خطر جدی مواجه ساخته و به صورت غیر قابل اجتنابی نفوذ این کشور را در خاورمیانه و مدیترانه کاهش دهد. برای اجتناب از چنین حادثه‌ای روس‌ها بر آن شده‌اند تا به هر صورت ممکن از اسد و ماندگاری حکومت او به حمایت برخیزند. درمقابل نیز چون ایالات متحده خواهان خاورمیانه‌ای بدون روسیه و یا سایر قدرت‌های بزرگ است، طبیعی است که چنین رخدادی به هیچ عنوان نمی‌تواند باب میل این کشور باشد (سلطانی، ۱۳۹۲: ۹۵۹).

نقش و جایگاه آمریکا و روسیه در مدیریت جنگ داخلی سوریه

نقش اسد در این دوران گذار سیاسی، باید در جریان مذاکرات مشخص تعریف و بررسی شود. از یک سو حامیان ایالات متحده آمریکا خواستار جابه‌جایی قدرت از اسد بوده‌اند و برعکس در آن سو، روسیه و جمهوری اسلامی ایران و برخی کشورهای حامی دولت اسد و مردم سوریه می‌باشند. البته با ورود و فعال شدن نقش روسیه در حمله به مخالفان دولت سوریه در ایام کنونی، از مواضع قبلی خود عقب‌نشسته و مقامات

آمریکایی و اروپایی و حتی ترکیه با وجود تأکید بر لزوم تغییر در قدرت سوریه و جابه‌جایی اسد، گفته‌اند که این جابه‌جایی و کناره‌گیری لازم نیست بلافاصله انجام پذیرد. حال آنکه تا قبل از این، نظر قدرت‌های غربی بسیار متفاوت بود. آینده تحولات سوریه از وضعیت خشونت، جنگ و کشتار بیرون خواهد آمد و شرایط سیاسی این کشور به سویی خواهد رفت که گروه‌های مخالف دولت بتوانند خواسته‌های سیاسی خود را در مسیر مسالمت‌آمیز پیگیری نمایند که البته این دست‌یابی در مرحله نخست به نفع مردم سوریه و تحولات منطقه‌ای و فرای آن، که این نگاه امروزه به نفع سوریه در عرصه بین‌المللی تغییر کرده است. بنابراین بازیگران به این سمت می‌روند که وضعیت را در یک فرایند مرحله‌ای انتقال قدرت قرار دهند و قدرت‌های غربی به این نتیجه رسیده‌اند که دولت سوریه، دولتی نیست که با جنگ داخلی قدرت خود را از دست بدهد. تا زمانی که شرایط دوقطبی صورت نگرفته و بدنه اصلی اجتماع طرفدار دولت فعلی سوریه وجود داشته باشد، این قدرت از هم نمی‌پاشد و مردم و ملت سوریه می‌توانند آینده خود را رقم بزنند (اشرفی، ۱۳۹۴: ۶۱).

با این حال برای حل و فصل مناقشه سوریه کنفرانس‌های متعددی برگزار شد اما در این کنفرانس‌ها اختلاف نظرانی میان روسیه و آمریکا وجود داشته و دارد. مهم‌ترین مانع همکاری روسیه و آمریکا در سوریه این است که مسکو و واشنگتن نگاه مشترکی در خصوص آینده سوریه ندارند. نگاه روسیه به سیاست آمریکا در سوریه همان پیگیری اشتباه و پرخطای تغییر رژیم در این کشور که بر مبنای سیاست بلندمدت و قدیمی آمریکا که منجر به بی‌ثباتی‌های بیش‌تر در منطقه می‌شد، قابل تعریف است. در این خصوص روسیه، با اشاره به مثال‌های افغانستان، عراق و لیبی به‌عنوان شواهدی بر این موضوع، با سیاست آمریکایی مخالفت و در نهایت عنوان می‌دارد که ساقط ساختن رژیم بشار اسد، به‌عنوان تنها نهاد در سوریه که پس از گذشت ۷ سال از جنگ نسبتاً دست‌نخورده باقی مانده است، صرفاً منتج به آشوب بیش‌تر و رشد گروه‌های جهادی خواهد شد. روسیه سیاست ایالات متحده را عدم سخت‌گیری در رفتار و اقدامات خود با گروه‌های جهادی نظیر جبهه‌النصره به‌عنوان شاخه‌ای از القاعده توصیف می‌کند.

روسیه همچنین در خصوص مباحثات داخلی میان نخبگان سیاسی و نظامی ایالات متحده حول سیاست واشنگتن در قبال سوریه، نگرانی دارد. بخشی از توجه مسکو به تلاش‌هایی معطوف شد که دولت اوباما را به سمت استفاده از نیروی نظامی گسترده‌تر علیه دولت بشار اسد و همچنین اختلافات عمومی بین وزارت دفاع و دیگر نهادهای اجرایی آمریکا در خصوص پیشنهادهای مبنی بر همکاری با روسیه در حمله به گروه‌های سلفی نظیر داعش و جبهه النصره سوق می‌داد. ایالات متحده راغب به تبادل اطلاعات با روسیه در خصوص این گروه‌ها نبود که البته بیانگر این بی‌اعتمادی ذاتی است که مسکو این اطلاعات را در اختیار دولت سوریه قرار نمی‌دهد (دابینز، ۲۰۱۷: ۲۷).

روسیه به آتش بس و فرایند سیاسی که در آن بشار اسد و دولت کنونی سوریه نقش فعالی دارند، به دیده راه‌حلی برای پایان منازعه در سوریه می‌نگرد. با این حال، مسکو هیچ ارزشی برای آتش بس‌هایی که در بردارنده یا منبعت از تحولات سیاسی نبوده و صرفاً از ایده فرایندهای سیاسی اعتبارزدایی کرده و اجازه می‌دهد که گروه‌های رادیکال با هدف تغییر توازن قدرت به نفع خود، تجدید نیرو و قوا کنند، ارزشی قائل نیست. نشست آستانه در ژانویه ۲۰۱۷، گونه جدیدی از مذاکرات را ایجاد نمود. این نشست از سوی روسیه و با همکاری ترکیه و ایران به عنوان دو قدرت منطقه‌ای که بصورت مستقیم حضور نظامی در سوریه داشته و بر گروه‌های حاضر در میدان نبرد نفوذ دارند، سازماندهی و برگزار گردید. این گفتگوها با فرایند گفتگوهای ژنو مرتبط بوده و استفان دومیستورا، فرستاده ویژه سازمان ملل متحد در امور سوریه، در این نشست‌ها شرکت کرد. از آن جهت که فرایند ژنو مبتنی بر همکاری نزدیک ایالات متحده و روسیه است، تجدید این فرایند می‌تواند در ایجاد اعتماد بیش تر میان این دو کشور دخیل بوده و آزمون مهمی برای روابط دوجانبه در دوره رئیس جمهور جدید آمریکا قلمداد گردد (همان، ۲۹).

در حال حاضر منافع آمریکا و روسیه در زمینه جلوگیری و کاهش استفاده از سلاح‌های هسته‌ای و دیگر سلاح‌های کشتار جمعی و کاهش خطر حملات تروریستی بزرگ، همگرا است. هر دو این تهدیدات از بی‌ثباتی و خشونت در شرق میانه که در آن

سازمان‌هایی نظیر دولت اسلامی عراق و شام (داعش) و القاعده سابق وجود دارند ناشی شده است (اشرفی، ۱۳۹۴: ۵۹).

بنابراین از حیث تئوریک، روسیه و ایالات متحده آمریکا پیرامون مبارزه با تروریسم در یک جبهه قرار دارند. هر دو کشور از حملات افراطی اسلام‌گرا به قلمروی خود رنج می‌برند و هر دوی آن‌ها مخالف دولت اسلامی عراق و شام، موسوم به داعش هستند. رئیس‌جمهور پیشین ایالات متحده باراک اوباما اغلب اظهار می‌داشت که آماده است تا با روسیه در خصوص بحران سوریه همکاری کند، به طوری که در ژوئن ۲۰۱۶ پیشنهاد همکاری نظامی را با روسیه را مطرح کرد. جانشین وی، دونالد ترامپ، در سخنان خود، همواره بیان داشته که از کمک‌های ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، علیه داعش استقبال می‌کند. در تاریخ ۱۱ نوامبر، روسیه و ایالات متحده آمریکا، طی بیانیه مشترکی، تصمیم خود را در خصوص مبارزه با داعش اعلام کردند و ۱۰ روز پس از آن به بحث در خصوص همکاری‌های مبارزه با تروریسم پرداختند (همان). با این حال، چنین خوشبینی‌ای در خصوص همکاری با روسیه در مقابل تروریسم، اشتباه است. از افغانستان گرفته تا خاورمیانه، پوتین همواره سعی داشته از طریق حفظ روابط خود با برخی گروه‌های چالش‌جو از آن‌ها در مقابل رقبای غربی خود استفاده کند. سابقه روسیه نشان می‌دهد که این کشور هرگز یک شریک قابل اعتماد یا یک دولت مطمئن برای غرب در زمینه‌های مختلف از جمله جنگ با تروریسم نخواهد بود. از آغاز شورش‌های سال ۲۰۱۱ در سوریه، هدف روسیه همواره حفظ رژیم بشار اسد بوده است. در سپتامبر ۲۰۱۵، هدف اصلی مسکو مداخله نظامی در سوریه بوده است و نه مبارزه با داعش و سایر گروه‌های تروریستی.

این واقعیت که «بسیاری از تسلیحات مسکو در سوریه بکار گرفته شده است»، ارتباطی با مبارزه با داعش ندارد. واحدهای پیشرفته نیروی دریایی و دفاع هوایی روسیه که در سوریه به کار گرفته شده بود به مسکو اجازه می‌داد تا اعمال قدرت و حضور خود را گسترش دهد و این نشان می‌دهد که هدف واقعی آن محدود نمودن توانایی غرب در مانورهای منطقه‌ای است. گزارشات متعدد نشان‌گر آن است که بیش‌تر این حملات هوایی روسیه، خارج از مناطق تحت کنترل داعش قرار دارد و عمدتاً مخالفان اصلی

سوریه را مورد هدف قرار می‌دهد. در بسیاری از این موارد، این حملات حتی به تقویت داعش نیز کمک می‌کند(همان، ۶۰).

از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، پوتین خود را به عنوان یک شریک ضد تروریستی ضروری به غرب معرفی و برای آن هزینه پرداخته کرده است. برای مثال بسیاری از همان ابتدا معتقدند که بحران سوریه بدون مسکو حل نخواهد شد، اگر چه ممکن است این رویکرد ناقص باشد. به طور کلی اولویت پوتین این است که غرب را تضعیف و تقسیم کند و در این راستا با هر گروهی که برای رسیدن به این هدف کمک کند، همکاری خواهد کرد. غرب معتقد به بازی برد-برد است، اما پوتین معتقد به برد-باخت؛ بدین معنی که برای اینکه او موفق شود باید غرب چیزی را از دست بدهد (اشرفی، ۱۳۹۴: ۶۰).

جنگ سرد جدید آمریکا- روسیه در سوریه

بحران جاری در سوریه، جنگ سرد جدید بین آمریکا و روسیه را نمایان ساخته است که نبردی برای کسب نفوذ و کنترل بر منطقه خاورمیانه است. آمریکایی‌ها در زمینه پیشبرد امور مربوط به خاورمیانه و حل مشکلات این منطقه دچار نوعی سردرگمی شده‌اند. بین آمریکا و روسیه جنگ سرد حاکم و همین امر نه تنها مانع از حل و فصل بحران سوریه، بلکه موجب پیچیدگی آن شده است. آنچه که در میدان سوریه مشاهده می‌گردد کشمکش بین آمریکا و روسیه برای کسب نفوذ و کنترل بر منطقه خاورمیانه است؛ گزاره‌ای که بیش تر در ارتباط با آمریکا صدق می‌کند. آمریکا و روسیه همواره درگیر نوعی از جنگ سرد بوده‌اند، چه در زمانی که در یک طیف قرار داشته‌اند و چه در دورانی که در دو طیف مخالف قرار گرفته‌اند.

جنگ سرد امروز بین دو کشور بر سر بحران سوریه بسیار خطرناک است. ائتلاف ایران- روسیه زنگ خطری راهبردی برای آمریکا و متحدانش ایجاد کرده است. تقسیم گروه‌های شورشی به تروریست‌های خوب و بد موجی از بی‌اعتمادی به‌ویژه بین آمریکا و روسیه ایجاد کرده است. مضافاً اینکه بین اعضای ائتلاف نیز اعتماد واقعی مشاهده نمی‌شود. زمان زیادی نیاز است تا آمریکا و روسیه با یکدیگر بر سر بحران سوریه

همکاری کنند و به اهداف مشترک برسند. سناریوی جنگ سرد بیش تر ناشی از تفاوت دیدگاه رهبران دو کشور آمریکا و روسیه در خصوص مسایل و تحولات منطقه‌ای و جهانی است. تحولات حاکی از آن است که پوتین همواره بدنبال نشان دادن انعطاف چه در حیاط خلوت خود و چه در اروپا یا خلیج فارس بوده است. از سوی دیگر اگرچه اواما خواهان ورود به یک جنگ یا جنگ سرد دیگر با روسیه نیست، اما کم و کیف رفتار سیاسی آمریکا در قبال تحولات منطقه‌ای موجب شده تا این دو کشور از یکدیگر فاصله گرفته و منافع متضادی را پی بگیرند. در بحران سوریه و سیاست‌های خاورمیانه‌ای روسیه در قبال آمریکا شاهد همراهی سوریه با دولت روسیه در تقابل با اهداف واشنگتن بوده‌ایم چرا که سوریه در زمان جنگ سرد از جمله متحدان شوروی محسوب شده و همواره در کمربند امنیتی آن قرار داشته است. با شروع بحران سوریه مواضع ضد غربی روسی و مخالفت با دخالت‌های آمریکا در این کشور از جمله جلوه‌های تعارض دو کشور در خاورمیانه بود. حضور و حمایت از دولت سوریه و ارسال تسلیحات به این کشور از نموده‌های حمایت این کشور از دولت سوریه و حفظ جای پای قدیم خود در منطقه خاورمیانه است اگرچه حضور در خاورمیانه برای روسیه با حمایت این کشور از سوریه ادامه می‌یابد و حفظ دولت اسد مسئله‌ای حیثیتی برای روسیه است اما در این مناقشه، که به جنگ نیابتی بدل شده هرگونه منازعه‌ای ممکن می‌باشد (عسگریان، ۱۳۹۶: ۳۳).

نتیجه گیری

بی تردید بحران سوریه خونین‌ترین بحران در قرن بیست و یکم در جهان محسوب می‌گردد که ابعاد فاجعه بار آن گریبان مردم نه تنها یک کشور بلکه کشورهای زیادی را گرفته است. این بحران حتی اگر پایان هم بپذیرد تا سال‌ها و نسل‌های بعد اثرگذاری خود را از دست نخواهد داد چرا که خیلی از خانواده‌های سوری عزیزان خود را در این بحران از دست دادند، بسیاری خانه و کاشانه خود را نابود شده می‌بینند، افراد زیادی بودند که صاحب منصب، شغل و پیشینه عالی بودند اما بعد از جنگ داخلی سوریه

آن‌ها را از دست داده و در کشورهای دیگر آواره شده و گاهی برای امرار معاش دست به پست‌ترین کارها می‌زنند.

با گذشت زمان، بحران سوریه به یکی از پیچیده‌ترین چالش‌های سیاسی و امنیتی در منطقه تبدیل شده است. از سوی دیگر تحولات سیاسی سوریه عرصه‌ای برای رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای فراهم کرده است. هر یک از این قدرت‌ها رویکردهای متفاوتی در قبال سوریه به کار گرفته‌اند که رویکرد آمریکا و روسیه به عنوان دو ابرقدرت جهانی اهمیت فراوانی دارد. از نگاه بیش‌تر تحلیل‌گران، سیاست خارجی آمریکا در برابر جنگ داخلی سوریه بسیار ابهام‌آمیز بوده است. ریشه این سردرگمی به استراتژی مبهم و نامشخص سیاست خارجی آمریکا در رابطه با رویارویی با بهار عربی مربوط می‌شود که سردرگمی در سیاست خارجی را در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود آورده است. روسیه نیز در تحولات سوریه از حکومت اسد حمایت کرده و تقریباً با یک خط سیر کم‌نوسان موضع خود را دنبال کرده است. موضع روسیه در قبال تحولات سیاسی کشورهای عربی منطقه با نوعی شک و تردید آمیخته بوده و جابه‌جایی حکومت‌ها در منطقه را در شرایط کنونی چندان به نفع سیاست خاورمیانه‌ای خود ندیده و آن را برهم‌زننده ثبات منطقه می‌داند. روسیه به عنوان مطرح‌ترین قدرت نظامی اروپا در یک سوی گسل کشمکش سوریه و آمریکا در کسوت نافذترین بازیگر جهانی در سوی دیگر خط مناقشه قرار دارد.

سئوالی که این مقاله به دنبال بررسی و پاسخ دادن به آن بود، عبارت بود از: «جنگ داخلی سوریه چه تاثیری بر رقابت‌های منطقه‌ای ایالات متحده و روسیه در خاورمیانه داشته است؟» بر این اساس فرضیه اصلی مقاله عبارت بود از: «جنگ داخلی سوریه موجب افزایش تضاد منافع ایالات متحده آمریکا و روسیه در خاورمیانه شده و رقابت‌های منطقه‌ای آن‌ها را پیچیده و پرتنش نموده است. در این شرایط دو قدرت در جهت حفظ منافع و جایگاه‌شان به شکل‌گیری گروه‌بندی‌های منطقه‌ای حول خود کمک کرده‌اند.» در خصوص این فرضیه باید گفت که حداکثر هم‌سویی و حداکثر واگرایی در منافع ایالات متحده و روسیه در خصوص بحران سوریه وجود دارد. هر دو قدرت از طرف‌های اپوزیسیون در جنگ داخلی سوریه حمایت کرده‌اند، اگرچه مسکو و واشنگتن مخالف

جنبش‌های تندروی خشونت‌طلبی هستند که باعث شعله ور ساختن این منازعه و جنگ داخلی شده‌اند. هر دو دولت عملیات‌های نظامی فعالانه‌ای در سوریه به راه انداخته‌اند، گرچه اهداف آن‌ها غالباً متفاوت بوده است، به طوری که عملیات‌های نظامی مستقیم آمریکا علیه داعش و عملیات‌های نظامی روسیه علیه گستره‌ای از نیروها از جمله نیروهای تحت حمایت ایالات متحده آمریکا بوده است. ایالات متحده همچنین این موضوع را مورد اشاره قرار داده که شهروندان غیرنظامی از سوی رژیم سوریه و حملات هوایی روسیه مورد هدف قرار گرفته‌اند. روسیه و ایالات متحده در دستیابی به یک همکاری پایدار در سوریه ناموفق بوده‌اند. در واقع، دو قدرت تضادهای خود با یکدیگر را وارد عرصه میدانی کردند که به واسطه واقعیات محلی، این تضادها شدت بیش‌تری گرفت. در چنین فضایی، مسکو و واشنگتن بطور فزاینده‌ای از داوران حاکم بر بازی سوریه به رباپندگان این منازعه تبدیل شده و این روند کماکان ادامه دارد. در نهایت، اگر دو طرف از تقابل‌های جدی‌تر و خطرناک‌تر پرهیز کنند، باید به میز مذاکره بازگشته و اجازه ندهند که عوامل منطقه‌ای آن‌ها، موضوعی را که برای این دو قدرت به مثابه موضوعی جانبی و ثانویه است، به یک موضوعی برای منازعه مستقیم آمریکا و روسیه تبدیل نمایند. روسیه و ایالات متحده از راه‌حل مبتنی بر مذاکره در خصوص جنگ داخلی سوریه حمایت می‌کنند. با این حال، ایالات متحده کماکان تاکید بر این موضوع دارد که خروج بشار اسد از قدرت باید بخشی از این راه حل صلح باشد، در حالی که روسیه تاکید می‌کند آینده بشار اسد باید از سوی مردم سوریه و از طریق برگزاری انتخابات که بخشی از فرایند انتقال قدرت خواهد بود، تعیین گردد. تفاوت جزئی میان این دو رویکرد این است که مسکو تاکید بر حفظ بشار اسد در مسند قدرت ندارد، اما علاقه‌مند به اعمال فشار به بشار اسد برای ترک قدرت نیز نیست. در سوی دیگر این طیف، ایالات متحده آمریکا بر تغییر کامل رژیم سوریه تاکید ندارد، اما قطعاً بر این باور است که بشار اسد باید در مرحله‌ای از فرایند تشکیل دولت متحد سوریه، از قدرت کناره‌گیری کند. از این رو، دو طرف باید همکاری بیش‌تر و فشرده‌تری به منظور رفع این خلا با یکدیگر داشته باشند. روسیه و ایالات متحده هیچ تمایلی به درگیر شدن در منازعه نامشخص و بی‌پایان در سوریه ندارند. از این رو، مسکو و واشنگتن باید

همکاری‌های خود در راستای حمایت از ترتیبات موقتی که جنگ را پایان داده و توافق بلندمدت‌تری میان طرفین سوریه که دولتی متحد و حتی المقدور غیرمتمرکز نتیجه آن باشد، شدت بخشند.

موضوع مبنایی که دو طرف باید حول آن فعالیت داشته باشند، ماهیت انتقال قدرت در سوریه است. با توجه به غیرقابل پیش‌بینی بودن اوضاع، ضرورت ندارد که برای هر مرحله راهبردی تدوین گردد، اما لازم است که بر اساس اصولی که قبلاً پیرامون آن‌ها توافق شده بود، عمل گردد. روسیه و ایالات متحده باید رویکرد مشترکی را با هدف استمرار فعالیت نهادها در سوریه تدوین نمایند.

سوالات بسیاری است که باید بدان آن‌ها پاسخ داده شود. اصلاحات در سطح نیروهای نظامی سوریه یک موضوع تقریباً قابل پذیرش برای همگان است. از سوی دیگر، اصلاحات در سطح سرویس‌های امنیتی (به عنوان مثال اداره اطلاعات نظامی) امری پیچیده است. در این خصوص، از یک طرف بدون ابزارهای امنیتی، پیمودن انتقال قدرت سیاسی غیرممکن است. اما از طرف دیگر، حدود پانزده آژانس ویژه در سوریه وجود دارد که در رقابت با یکدیگر و همواره تحت نظارت و کنترل شدید رئیس جمهور سوریه بوده و بالاتر از آن، این آژانس‌ها وفاداری کامل به شخص رئیس جمهور دارند. در چارچوب اصلاحات مدنظر، تعداد این سرویس‌های اطلاعاتی باید کاهش یافته و مستقل‌تر عمل نمایند، اما تحقق این اهداف دشوار است. مادامی که اصلاحاتی بر ارتش و سرویس‌های اطلاعاتی اعمال نگردد، بعید به نظر می‌رسد که بتوانند در حوزه‌های در اختیار اپوزیسیون فعالیت کنند. پیش‌نویس قانون اساسی سوریه که اخیراً از سوی روسیه پیشنهاد شد می‌تواند سرآغاز مباحثاتی در خصوص این موضوعات باشد. تحت مدیریت مشترک، ایالات متحده آمریکا و روسیه در خصوص «گروه بین‌المللی حمایت از سوریه» و ایجاد یک حکومت متحد در سوریه متفق‌القول هستند. مسئله کردها و تلاش آن‌ها برای خودمختاری، بازسازی سوریه نیز یک موضوع مهم به شمار می‌آید. روسیه فاقد منابع کافی برای این کار بوده و ایالات متحده نیز پول بسیار زیادی در عراق خرج کرده و علاقه‌ای به تکرار این تجربه ندارد. با این حال، تلاش‌های بین‌المللی به منظور بازسازی سوریه در آینده نیاز خواهد شد. روسیه و ایالات متحده می‌توانند با هدف توسعه

مشارکت خود و یافتن مسیری به سمت جلو با یکدیگر همکاری نمایند. هرگونه تلاشی به منظور برقراری عدالت در برهه‌های آغازین سوریه پساداعش باید به تعویق بیفتد تا از این طریق، کشور در چرخه بی‌پایان انتقام قرار نگیرد. از این رو، عفو عمومی باید بخشی از هر نوع سازوکار حل اختلاف و منازعه باشد. نهایتاً آنکه، روسیه و ایالات متحده باید مدنظر داشته باشند که چه نوع تضمین‌های بین‌المللی برای حل و فصل نهایی اختلافات و کشمکش‌ها ارائه دهند.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۶)، «تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ»، **مجله سیاست خارجی**، شماره ۸۲.
۲. اشرفی، اکبر (۱۳۹۴)، «سیاست خارجی روسیه و آمریکا نسبت به بحران سوریه»، **فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل**، سال ۸، شماره ۳۲.
۳. بوزان، باری و ال ویور (۱۳۸۸)، **مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل**، رحمان قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. حاتمی، محمدرضا (۱۳۹۰)، «تحولات و ساختار منطقه خاورمیانه»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال ۳، شماره ۴.
۵. دابینز، جیمز و زویاگلسکا (۱۳۹۶)، **نقشه راه روابط روسیه و آمریکا در خاورمیانه**، مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی آمریکا (CSIS)، ترجمه موسسه مطالعات ایران و اوراسیا.
۶. دهشیار، حسین (۱۳۹۰)، «الزامات بین‌المللی، ملاحظات داخلی و سقوط پان عربیسم»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۳.
۷. روحی، مجید (۱۳۸۸)، «سیاست خارجی آمریکا در قبال سوریه بعد از ۱۱ سپتامبر»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال ۱۶، شماره ۱.
۸. زرگر، افشین (۱۳۹۲)، «مواضع روسیه در قبال تحولات سوریه ۲۰۱۱ - ۲۰۱۳»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۸۲.

۹. ساجدی، امیر (۱۳۹۲)، «بحران سوریه و دخالت قدرت‌های بیگانه»، پژوهش‌نامه روابط بین‌الملل (مطالعات روابط بین‌الملل)، سال ۶، شماره ۲۴.
۱۰. سازمند، بهاره و لقمان قنبری (۱۳۹۱)، «آمریکا و رویکرد تلفیقی به امنیت بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر مطالعه موردی رویکرد نوین امنیتی ایالات متحده آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکا شناسی اسرائیل شناسی، سال ۱۳، شماره ۳.
۱۱. سراج، رضا (۱۳۹۰)، «نگاه راهبردی به پشت پرده بی‌ثبات‌سازی سوریه»، نوشته شده در پایگاه خبری جوان دیلی در www.javandaily.com.
۱۲. سلطانی، ناصر (۱۳۹۲)، «تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا و درک سیاست خارجی آمریکا: با تأکید بر تحولات بحرین و سوریه»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۲۷.
۱۳. عبدالله‌خانی، علی (۱۳۹۰)، امنیت منطقه‌ای: رویکردها و الزامات، تهران: دانشگاه عالی دفاع ملی.
۱۴. عباسی، مجید (۱۳۹۲)، «تبیین رئالیستی منازعه بین‌المللی قدرت در سوریه و پیامدهای آن برای امنیت جمهوری اسلامی ایران»، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱، شماره ۲.
۱۵. عسگریان، حسین (۱۳۹۶)، استراتژی روسیه در خاورمیانه، تهران: موسسه مطالعات ابرار معاصر.
۱۶. فاست، لوئیس (۱۳۹۶)، روابط بین‌المللی خاورمیانه، احمد سلطانی‌نژاد، تهران: وزارت امور خارجه.
۱۷. کوشکی، محمدصادق و محبوبه کریمی (۱۳۹۳)، «پارادوکس‌های سیاست خارجی آمریکا در بحران سوریه»، پژوهش‌نامه روابط بین‌الملل، دوره ۷، شماره ۲۶.
۱۸. کولایی، الهه (۱۳۸۹)، «عمل‌گرایی پوتین و رویکردهای سیاست خارجی روسیه»، فصلنامه سیاست، شماره ۲.

۱۹. گافیرو، جیورجیو (۱۳۹۱)، «تقابل راهبردی اسرائیل و امریکا در سوریه» مترجم: حمیدنیکو، برگرفته از سایت خبرگزاری فارس به نقل از فارین پالسی.
۲۰. مرشایمر، جان (۱۳۸۹)، **تراژدی سیاست بین الملل**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۱. نیاکویی، سیدامیر (۱۳۹۴)، «تأثیر منازعات داخلی سوریه و عراق بر مجموعه امنیتی خاورمیانه»، **فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست**، سال ۴، شماره ۱۵.
۲۲. نیاکویی، سید امیر و حسین بهمنش (۱۳۹۱)، «بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال ۴، شماره ۴.